

از اوکراین تا عراق انتخابات آزاد و دخالت‌های خارجی

رنگ مورد نظر خود را انتخاب کنید، آرم مناسبی را طراحی کنید، پرچم، پلاکارد، پیراهن، شالگردن و غیره را، با آرم و رنگ مربوطه، به تعداد کافی سفارش دهید، کادرهای لازم را آماده کنید و... منتظر بمانید تا رقیبان شما در انتخابات تقلب بکنند، آنگاه فرمان انقلاب را صادر کنید تا توده‌های به تنگ آمده از استبداد و ستم و فساد، به خیابان‌ها بریزند و «انقلاب محملی» به رنگ دلخواه شما به وقوع بپیوندد!

چنین است تصویری که غالب رسانه‌های بین‌المللی از رویدادهای سیاسی اخیر گرجستان و اوکراین ترسیم می‌کنند، و این گونه است مسیر تحولات آتی که آنها در برخی دیگر از جمهوری‌های شوروی سابق، در لبنان و جاهای دیگر پیش‌بینی می‌کنند.

اما بررسی دقیق‌تر و همه جانبه رویدادهای مذکور، آشکار می‌سازد که آن تصویر، اگر نه کاملاً مخدوش و تحریف شده، دستکم بسیار یک‌جانبه و ناقص است: صرف‌نظر از انگیزه و زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی وقوع این تحولات، که در این قبیل تصاویر «ایده‌آلی» معمولاً جای نمی‌نهند، موضوع دخالت‌های خارجی در این انتخابات، و در این رویدادها به طور کلی، به فراموشی سپرده می‌شود. «امدادهای غیبی»، که این بار اتفاقاً از «غرب» می‌رسند، کاملاً نادیده گرفته می‌شوند. در حالی که انواع مداخلات و اعمال نفوذهای دیپلماتیک، سیاسی و اقتصادی، و اقسام کمک‌های مالی، پرسنلی و تدارکاتی خارجی، آشکار و پنهان، از جمله وجوه و ویژگی‌های اصلی رویدادهای مورد بحث بوده است و ارائه گزارش‌ها و تصاویر یک‌جانبه از آنها، خصوصاً در رادیو و تلویزیون، نیز می‌تواند، در واقع نوعی دیگر از دخالت تبلیغاتی و سیاسی خارجی در آن وقایع به حساب آید. این بدان معنی نیست که توطئه بزرگ کاملاً محرمانه‌ای در کارست که ما در صدد افشای آن در این سطور هستیم! زیرا که بسیاری از این گونه مداخلات خارجی بخشی از برنامه‌ها و سیاست‌های اعلام شده قدرت‌های جهانی هستند و در روز روشن هم به وقوع می‌پیوندند. به علاوه، هنوز روزنامه‌نگاران و مطبوعات مستقلی وجود دارند که حتی الامکان حقایق و دقایق مربوط به دخالت‌های بیگانگان در این تحولات را برملا می‌سازند، و با استناد به تحقیقات و مندرجات این مطبوعات است که ما در اینجا به بررسی مسئله دخالت‌های خارجی در انتخابات کشورهای مختلف در دوره اخیر می‌پردازیم.

موضوع دخالت خارجی‌ها در امور داخلی جوامع پیرامونی، به طور عام، و فراندوم و انتخابات، به طور خاص، البته تازگی ندارد. از آمریکای لاتین گرفته تا آسیا، خاورمیانه و آفریقا، نمونه‌های بسیاری از مداخله مستقیم قدرت‌های بزرگ جهانی، خاصه آمریکا، شوروی سابق، بریتانیا و فرانسه، در امر انتخابات در کشورهای زیر نفوذ آنها را می‌توان ذکر کرد. در تاریخ معاصر ایران، دخالت انگلیسی‌ها نه تنها در تعیین دولت و وزرا بلکه در ترکیب و کلای مجلس شورای ملی هم عیان و آشکار بوده است. گذشته از مداخله مستقیم نظامی و یا سازماندهی کودتاها، اعمال نظر در انتخابات یکی از شیوه‌های رایج دخالت قدرت‌های خارجی در امور داخلی کشورهای دیگر بوده که در سال‌های اخیر از شگردهای جدید و پیچیده‌تری نیز برخوردار شده است.

آنچه در این باره تازگی دارد سیاست اعمال شده دولت جرج بوش (پسر) در مورد تأمین «آزادی»، صدور «دمکراسی» و برگزاری «انتخابات آزاد» در کشورهای جهان سوم، و به ویژه در «خاورمیانه بزرگ» مورد نظر آمریکاست که به عنوان یکی از محورهای اصلی سیاست خارجی رسمی این دولت عرضه می‌شود و ضمناً حمایت و همراهی برخی از دولت‌های اروپایی را نیز به خود جلب کرده است. کمتر سخنرانی مهم و اعلام رسمی مواضع از جانب رئیس جمهوری آمریکا و دستیاران وی می‌توان یافت که در آن کلمات «آزادی»، «دمکراسی» و «مقابله با استبداد»، به حد اشباع تکرار نشده باشد. البته اسلاف جرج بوش هم شعارهای «جهان آزاد»، «بازار آزاد»، «حقوق بشر» و امثال اینها را غالباً مطرح می‌کردند، ولی دولت او مدعی است که در دوره جدید پس از پایان «جنگ سرد»، تحقق این شعارها و انجام مأموریت «الهی» برقراری «دمکراسی» در جهان را در سرلوحه سیاست خارجی خود قرار داده است، و نمونه‌های مختلف گرجستان، اوکراین، افغانستان و عراق نیز موارد تائیدکننده اجرای عملی سیاسی مذکور است. تبلیغات گسترده دولت آمریکا و رسانه‌های بین‌المللی وابسته و یا طرفدار آن در این زمینه، به علاوه تصویری که از تحولات اخیر این کشور ارائه شده و می‌شود، برخی از نیروها و جریانات سیاسی در جوامع پیرامونی، و از جمله در ایران، را هم به این صرافت انداخته است که، با توجه به خواسته‌های دمکراتیک مردمان کشورهای استبداد زده، اگر دولت آمریکا هم، به هر دلیل، می‌خواهد به برقراری دمکراسی کمک کند، چه اشکالی دارد؟! «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد!» دامنه تأثیر

این تبلیغات یک‌سویه، قرینه‌سازی‌های بی‌پایه و کپیبرداری‌های ناشیانه تا اندازه‌ایست که، جدا از جریانات سلطنت طلب ایرانی که به صورت سنتی وابسته به مقاصد مداخله‌جویانه دولت آمریکا هستند، بعضی از عناصر و نیروهای آزادیخواه را هم، که قطعاً از سوابق و نیت امپریالیستی قدرت‌های جهانی بی‌خبر نیستند، دچار این توهم ساخته است که هرگاه این «گره» به دست خود امپریالیسم گشودنی است، چه باک؟! گو که بیاید و (دمکراسی را) بیاورد! از این رو، بررسی این مسئله، از نظر تحولات سیاسی آتی جامعه ما نیز حائز اهمیت است. اما پیش از پرداختن به آن باید یادآور شویم که شرح کامل رویدادهای مورد بحث، طبیعتاً از گنجایش این نوشته بیرون است، ضمن آن که اخبار مربوط به آنها نیز در سطح وسیعی منتشر گردیده است. در اینجا، با اشاره به زمینه‌های تحولات، بیشتر روی موضوع دخالت‌های خارجی - که کمتر در رسانه‌های همگانی بازتاب یافته است - مکث کنیم.

«انقلاب رُز» گرجستان

برگزاری انتخابات پارلمانی گرجستان در دوم نوامبر ۲۰۰۳ و اعتراضات گسترده بعد از آن، نمایانگر بحران عمیق اجتماعی و اقتصادی گریبانگیر آن بوده که، طی دهه گذشته، رو به شدت نهاده بود. تداوم رکود اقتصادی، کمبود مزمن سوخت، قطع مکرر برق، دستمزدهای پرداخت نشده... از یک سو، و رواج فساد و مناسبات قبیله‌ای، فعالیت باندهای قاچاق گرجی-روسی، تشدید تمایلات جدایی طلبانه در برخی مناطق این کشور کوچک (با ۴/۵ میلیون جمعیت) و ناتوانی دولت و شخص رئیس جمهوری پیر و کارکنشته سیاسی، ادوارد شوارد نادره، در بهبود و حتی تثبیت اوضاع، جلوه‌هایی از این بحران بود. پس از فروپاشی «اتحاد شوروی»، برخلاف بسیاری از مسئولان آن که در جمهوری‌های تازه استقلال یافته به مقام و موقعیت بالایی دست یافتند، سر شوارد نادره هم مانند خود گرباجف بی کلاه ماند.





زیرا که در جمهوری گرجستان ناسیونالیست‌های افراطی (که در دوران ریاست خود شوارد نادره بر حزب کمونیست گرجستان هم سرکوب می‌شدند) به قدرت رسیدند. اما پس از مدتی، در اثر تحرکات و درگیری‌های خونین داخلی و به واسطه حمایت آمریکا به پاس «قدردانی» از اقدامات وی در دوره تصدی وزارت امور خارجه شوروی سابق، او در سال ۱۹۹۲ بار دیگر به قدرت برگشت و دوبار به ریاست جمهوری این کشور انتخاب شد که پایان دومین دوره آن در سال جاری بود.

اما با وجود برخورداری از کمک‌های مالی وسیع آمریکا (که بر حسب جمعیت، بیشترین میزان کمک‌های اعطایی آمریکا به جمهوری‌های نواستقلال محسوب می‌شد) شوارد نادره، به غیر از حفظ موقعیت خویش و اطرافیان، کاری از پیش نبرد و دخالت‌های گوناگون خارجی نیز مزید بر علت شد. روسیه که همچنان در پی حفظ نفوذ و سلطه خود بر همسایگانش بوده، پایگاه‌های نظامی خود را در این کشور حفظ کرده و در مواردی حتی از دامن زدن به تحرکات جدایی طلبانه خودداری نکرده است. روسیه ضمن آن که تأمین کننده بیشترین میزان اشتغال برای کارگران مهاجر گرجی است، در عین حال، انحصار عمده تأمین انرژی این کشور را نیز در اختیار خود دارد. از طرف مقابل نیز، آمریکا که آشکارا سیاست محاصره روسیه و توسعه «ناتو» را (به نحوی که گویا در این منطقه هرگز «جنگ سرد» پایان نیافته!) دنبال می‌کند، به تأسیس پایگاه نظامی در گرجستان مبادرت کرده و، به علاوه، از احداث خط لوله‌ای که نفت دریای خزر را از طریق گرجستان، به «جبهان» ترکیه می‌رساند قویاً حمایت می‌کند. با وجود اینها، و با این که حتی گرجستان در ائتلاف آمریکایی لشکرکشی به عراق مشارکت و سربازانی به آن کشور اعزام کرد، دولت آمریکا تصمیم گرفت که زمینه برکناری و جایگزینی شوارد نادره را فراهم کند. دلیل این تصمیم، موضع دو پهلوئی او در قبال روسیه بود که به منظور حفظ موقعیت خود و جلوگیری از وخامت اوضاع مایل به تداوم مناسبات خوب با مسکو بوده است. دلیل دیگری برای این امر، کمک‌های مالی آمریکا بوده که به جای خرج در

طرح‌های مورد نظر، به جیب خود شوارد نادره و بستگان و وابستگان حکومتی‌اش سرازیر می‌شد (اینترنتنال هرالده تریبون ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳). جیمز بیکر، وزیر خارجه پیشین آمریکا (در دوره وزارت شوارد نادره)، به طوری که روزنامه «لوموند» (۲۵ نوامبر ۲۰۰۳) از قول «منابع موثق» می‌نویسد، طی ملاقاتی از همتای سابق خود محترمانه می‌خواهد که از کار کناره‌گیری کرده و به «هوستون» (آمریکا) رفته و به نگارش خاطراتش بپردازد. اما شوارد نادره، با این عنوان که «بچه‌ها» (یعنی اپوزیسیون گرجستان) نمی‌توانند از عهده روسیه برآیند، پیشنهاد او را نمی‌پذیرد.

قرعه فال آمریکایی‌ها جهت جایگزینی رئیس جمهوری پیر، به نام «میخائیل ساکاشویلی» در می‌آید که هم جوان است و هم تحصیل کرده آمریکا و هم به چند زبان مسلط. با این که وی قبلاً عضو حزب حکومتی شوارد نادره و مدتی هم وزیر دادگستری دولت وی بوده ولی بعداً به اپوزیسیون پیوسته و حزب جدیدی به نام «جنبش ملی» هم تأسیس کرده است. رهبر دیگر اپوزیسیون، خانم «نینو بورجا نادره» رئیس پارلمان گرجستان و دختر یکی از مقامات شوروی سابق و دوست قدیمی شوارد نادره است که از رهبران جریان «بلوک دموکراتیک» به حساب می‌آید. «زوراب ژوانیا» نیز یکی دیگر از رهبران این «بلوک» و اپوزیسیون بوده است. (این شخص که بعد از تحولات نوامبر ۲۰۰۳ به مقام نخست وزیری گرجستان رسید، ماه گذشته به طرز مشکوکی در خانه یکی از دوستان خود جان سپرد. روایت رسمی حاکی از این بود که وی و میزبانان در اثر نشست گاز اکسید دو کربن از یک بخاری گازی «ساخت ایران» مسموم شده‌اند!).

در تلاش برای آماده کردن زمینه جایگزینی شوارد نادره و دار و دسته آن، «زرادخانه» «بنیادهای» آمریکایی، و از جمله «انستیتیوی دموکراتیک ملی» (وابسته به حزب دمکرات آمریکا) و «بنیاد سورس»، نیز فعالیت‌های خود را برای توسعه نهادهای «جامعه مدنی» شدت بخشیدند. (بنیاد سورس متعلق به جرج سورس، میلیارد معروف آمریکایی است که از اروپای شرقی به آن کشور مهاجرت کرده و شعبات بنیاد «عام‌المنفعه» او در بسیاری از کشورها تأسیس شده است. یکی از این شعبات هم از قبل در تفلیس دایر شده بود). کمک‌های مالی، تدارکاتی و آموزشی این بنیادها در اختیار نهادهای وابسته به جناح مخالف شوارد نادره قرار گرفت. یکی از این نهادها، یک سازمان کوچک دانشجویی به نام «کمارا» (بس است!) بود که با بهره‌گیری از تجربه سازمان جوانان صربستان، «آپورا» (مقاومت)، (که در جریان تظاهرات وسیع بلگراد در سال ۲۰۰۰ در برکناری «میلوسویچ» نقشی مهم داشت) ایجاد شده بود. سازمان «کمارا» وظایف اجرایی پیشبرد تبلیغات انتخاباتی این جناح و سازماندهی تظاهرات را بر عهده داشت. (لوموند ۶ و

۲۷ ژانویه ۲۰۰۴). «ریچارد مایلز»، سفیر سابق آمریکا در بلگراد (در سال ۲۰۰۰) نیز به گرجستان فرستاده شده بود تا به عنوان «مریی»، تیم ساکاشویلی را در کنار زدن شوارد نادره یاری رساند (مجله نیشن، ۲۰ دسامبر ۲۰۰۴). غالب شبکه‌های رادیو و تلویزیونی زیر کنترل دولت و مبلغ آن بودند ولی یک کانال تلویزیونی سراسری، مجهز به اکیپ‌های مشاوران تبلیغاتی و سیاسی خارجی، در اختیار جناح مخالف قرار داشت. گل رُز هم به عنوان نماد و معرف اپوزیسیون برگزیده شده بود.

با اعلام نتایج رسمی انتخابات پارلمان که، طبق معمول، حاکی از برنده شدن حزب حاکم بود، و با آشکار شدن تقلبات انتخاباتی، ائتلاف جناح اپوزیسیون، تحت رهبری ساکاشویلی، پیروزی خود را اعلام داشته و خواستار تظاهرات اعتراضی مردم و برکناری دولت شد. دهها هزار نفر از مردم، از اقشار گوناگون در تظاهراتی که حدود سه هفته در خیابان‌های مرکزی تفلیس و در برابر پارلمان و مقر ریاست جمهوری ادامه داشت، شرکت جستند. جریان این تظاهرات مستقیماً و به طور مستمر از شبکه تلویزیونی جناح مخالف در گرجستان و، از طریق ارتباطات ماهواره‌ای در سراسر جهان پخش می‌شد. در ادامه اعتراضات، تأکیدات و تبلیغات ناسیونالیستی اپوزیسیون، برای جلب اقبال دیگری از مردم و از جمله «زویادیستاها» (طرفداران رئیس جمهور اسبق) شدت گرفت. با وجود بسیج وسیع نیروهای نظامی و امنیتی از جانب دولت، عملاً هیچ‌گونه درگیری و خونریزی به وقوع نپیوست، تظاهرکنندگان شاخه‌های گل رُز به آنها هدیه کردند و در بعضی جاها آنها هم به معترضان پیوستند. به طوری که گزارشگر «لوموند» (۱۵ فوریه ۲۰۰۵) نقل می‌کند، شوارد نادره در آخرین تقلاها برای حفظ موقعیت خویش، مبالغی پول به فرماندهان نیروهای نظامی داده بود تا بین افراد تحت فرمان خود توزیع کنند که این پولها هیچ وقت به مقصد نرسیدند! اما «نهادهای غیردولتی» نیز پول‌هایی بین این نیروها تقسیم کرده بودند تا به موقع با تظاهرکنندگان اعلام همستگی بکنند.

در پی استعفای ناگزیر شوارد نادره در ۲۳ نوامبر ۲۰۰۳، که طی توافقی با اپوزیسیون، با میانجیگری وزیر امور خارجه روسیه، به منظور منع تعقیب قضایی و حفظ احترامات رئیس جمهوری مستعفی صورت گرفت، نینو بورجا نادره، رئیس پارلمان، طبق قانون اساسی، به عنوان رئیس موقت جمهوری اداره امور را بر عهده گرفت. در انتخاباتی که در ۴ ژانویه ۲۰۰۴ برگزار گردید، ساکاشویلی ۳۶ ساله به ریاست جمهوری گرجستان برگزیده شد.

«انقلاب نارنجی» اوکراین

بعد از گرجستان، نوبت اوکراین بود. ساکاشویلی گرجی، پیش از احراز ریاست جمهوری، به اوکراین رفت تا با رهبر مخالفان آنجا، «ویکتور

انجامیده است که مجموعه آنها امروزه اولیگارش‌ی حاکم بر این سرزمین را تشکیل می‌دهند. این نظام سرمایه‌داری از نوع پیرامونی، که ضمناً برخی خصوصیات ملوک‌الطوایفی و عشیره‌ای را نیز حفظ و ادغام کرده است، با رواج هرچه بیشتر فساد، دزدی، پارتی‌بازی، قاچاق و حراج اموال و امکانات عمومی (تا حد حراج مدارک دانشگاهی) زمینه‌ساز «انباشت بدوی» از نوع روسی شده است. الیگارش‌ی حاکم بر اوکراین از چند گروه تشکیل گردیده که هر کدام سهمی از صنایع، بانک‌ها و مؤسسات مالی، صادرات و واردات و توزیع عمده و رسانه‌های این کشور، به همراه «لابی»ها و گماشتگان خاص خود در نهادها و بنگاه‌های دولتی و همچنین فراکسیون‌ها و سازمان‌ها و احزاب سیاسی مربوط به خود را، در شبکه‌هایی گسترده از بالا تا پایین و از سطح ملی تا محلی، در دست دارند.

یکی از گروه‌ها، گروه «کوچما» و نخست وزیر و کاندیدای مورد حمایتش برای انتخابات ریاست جمهوری اکتبر گذشته، «ویکتور یانوکویچ» است که، به واسطه تسلطش بر قوه اجرایی، بیشترین سهم از منابع و موقعیت‌های اقتصادی (خاصه صنایع و معادن و رسانه‌ها) را در چنگ خود گرفته و، پس پایان دوره ریاست کوچما نیز، در صدد تداوم آن بوده است. گروه عمده دیگر، گروه «ویکتور یوشچنکو»، نخست‌وزیر پیشین دولت کوچما (در سال‌های ۲۰۰۱-۱۹۹۹) و رئیس سابق بانک مرکزی اوکراین است که مورد حمایت مستقیم بخشی دیگر از صاحبان و مدیران اقتصادی (خاصه در زمینه بانکی و مالی و بازرگانی) است. وی پس از کناره‌گیری از سمت نخست‌وزیری، با مشارکت خانم «یولیا تیموشنکو» (یکی از مقامات دولتی در زمان صدارت یوشچنکو، و رهبر یک جریان سیاسی راست‌گرای پوپولیستی) ائتلاف «اوکراین ما» را تشکیل داده و گروه کوچما را به مصاف طلبید.

اختلافات اصلی این دو گروه از هیأت حاکمه، جدا از موضوع تقسیم و تصاحب امکانات اقتصادی، یکی بر سر چگونگی ادامه اجرای سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالی، و دیگر ناظر بر جهت‌گیری روابط سیاسی، نظامی و اقتصادی خارجی اوکراین بوده است. گروه اول، بنا به پیوستگی بیشترش با بورژوازی بوروکراتیک، رواج جیره‌بگیری و تداوم نوعی دولتمداری مبتنی بر حامی‌پروری، خواهان اجرای محدودتر و آهسته‌تر سیاست‌های مذکور بوده، در حالی که گروه دوم، برحسب منافع گروهی و طبق توصیه‌های نهادهای بین‌المللی، در پی اجرای هرچه سریع و وسیع‌تر آنها بوده است. گروه یانوکویچ، نزدیکی بیشتر اقتصادی و سیاسی با روسیه را پی می‌گرفت، در صورتی که گروه یوشچنکو خواستار عضویت اوکراین در «ناتو» و پیوستن به «اتحادیه اروپا» و گسترش بیشتر مناسبات با آمریکا بوده است.

ائتلاف «بوش-بلر» برای تهاجم نظامی علیه عراق پیوسته و یک نیروی نظامی ۱۶۰۰ نفری به عراق اعزام داشته است (نیویورک تایمز ۱۸ دسامبر ۲۰۰۴). دولت آمریکا در تعقیب سیاست خود مبنی بر جذب اقمار روسیه به سوی خود و تضعیف هرچه بیشتر حریف دیرین خویش، از رژیم «کوچما» حمایت و آن را به پیوستن به «ناتو» تشویق می‌کرد. به طوری که همین شخص «کوچما» که در جریان رویدادهای اخیر به عنوان دیکتاتوری جهان سومی مورد انتقاد و حمله شدید مقامات و مطبوعات آمریکا قرار گرفت، قبلاً به دریافت «جایزه آزادی» از بنیاد آمریکایی «خانه آزادی» نائل آمده بود (نیشن ۳۱ ژانویه ۲۰۰۵). پس از تغییر رأی و انصراف دولت «کوچما» از عضویت در «ناتو»، در تابستان سال گذشته، برنامه‌های «کوچما» و یافتن جانشین «مطلوب» هم سرعت و دامنه بیشتری یافت (نیشن ۲۰ دسامبر ۲۰۰۴).

در این میان، قدرت‌های بزرگ اروپایی و «اتحادیه اروپا» نیز، البته، سیاست‌ها و مقاصد خاص



خود را دنبال می‌کردند. زیرا که نه تنها غالب اروپایی‌ها هم خواستار پیوستن اوکراین به «ناتو» هستند، موضوع نامزدی احتمالی این کشور برای عضویت در «اتحادیه اروپا» نیز در سال‌های اخیر مطرح گردیده است، به خصوص که با پیوستن لهستان و مجارستان به این اتحادیه در سال گذشته هم، اوکراین به صورت همسایه بلاواسطه «اتحادیه اروپا» درآمده است.

اما وضعیت اجتماعی - اقتصادی جمهوری اوکراین، همان طور که گزارش تحقیقی «الکساندر بوزگالین» استاد دانشگاه و سردبیر نشریه روسی «آلترناتیوی» (مندرج در مجله اینپرکور ژانویه - فوریه ۲۰۰۵) نیز نشان می‌دهد، دارای همان ویژگی‌هاییست که در خود روسیه و اکثر جمهوری‌های تازه استقلال به چشم می‌خورد: در اینجا نیز دسته‌ای از مقامات حزبی و دولتی شوروی سابق، به همراه و همدستی عده معدودی از سرمایه‌داران نوکیسه به علاوه باندهای مافیایی قاچاق و تبهکاری، بر مقدرات جامعه حاکم گشته‌اند. سیاست‌های حکومتی و به ویژه سیاست خصوصی‌سازی که عملاً به شکل چپاول ثروت‌ها و دارایی‌های عمومی پیاده شده است، به تقویت و گسترش این دستجات شریک و رقیب همدیگر

یوشچنکو» دیدار و گفتگو کند و در پاسخ این پرسش خبرنگار نیز که آیا مقصود از این سفر «صدور انقلاب» بوده است، فروتنانه بگوید که «بعضی‌ها مرا چه گوارای شوروی سابق می‌دانند. ولی من این را جدی نمی‌گیرم!» (لوموند ۶ ژانویه ۲۰۰۴). اما همان‌طور که رویدادهای بعدی نیز نشان دادند، آنچه از نظر دخالت‌های خارجی در جهت تأثیرگذاری بر روند انتخابات و تغییرات سیاسی در گرجستان به وقوع پیوست، در واقع، به منزله نوعی «دست‌گرمی» و یا تمرین برای کارزاری بس مهم‌تر در عرصه‌ای وسیع‌تر بود.

اوکراین، بزرگترین جمهوری برجای مانده از شوروی سابق بعد از روسیه، با جمعیتی نزدیک به ۴۸ میلیون است. این سرزمین وسیع (قریب به دو برابر مساحت آلمان) با خاک حاصلخیز و معادن سرشار، از لحاظ اقتصادی و موقعیت جغرافیایی و سابقه تاریخی، از اهمیت استراتژیک بسیار بالایی برخوردار است. از این رو نیز، رقابت‌ها و دخالت‌های قدرت‌های خارجی در این کشور که پیشینه‌ای دیرین دارد، در تحولات اخیر آن هم شدت و وسعت بیشتری پیدا کرده بود.

اوکراین دارای پیوندهای گسترده اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، قومی و خانوادگی با روسیه بوده و بیش از ۴۰ درصد ساکنان آن نیز روس زبان هستند و هنوز هم بسیاری از روسها آنجا را «روسیه صغیر» می‌نامند. روسیه بر پایه این علایق و با بهره‌برداری از آنها، همواره خواستار حفظ کنترل و نفوذش در این سرزمین بوده و اوکراین به مثابه «کلید امپراتوری روسیه» خوانده شده است. «برژنسکی»، مشاور کارتر، در سال ۱۹۹۴ اظهار داشته بود که «روسیه بدون اوکراین دیگر امپراتوری به حساب نمی‌آید» (لوموند ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۴) همان طور که یکی از مشاوران کرملین نیز، در بحبوحه بحران اوکراین، اعتراف کرده بود که «اگر اوکراین را از دست بدهیم، غربی‌ها با ما همانند یکی از آن جمهوری‌های «موزی» (در آمریکای لاتین) برخورد خواهند کرد» (لوموند ۱۵ فوریه ۲۰۰۵). اقتصاد اوکراین، پس از استقلال این کشور، نیز تغییری اساسی از حیث مبادلات خارجی پیدا نکرد، چنان که بخش بزرگی از صنایع این کشور (خصوصاً صنایع سنگین، ذوب فلزات و اسلحه‌سازی) هم عمده محصولات خود را به بازار روسیه عرضه می‌کنند، تعداد کثیری از کارگران و کارشناسان فنی اوکراینی در روسیه کار می‌کنند و تأمین انرژی مورد نیاز آن نیز شدیداً به واردات نفت و گاز از روسیه (هرچند به بهای نسبتاً ارزان‌تر از بازار جهانی) وابسته است.

طی ده سال گذشته، در دوران ریاست جمهوری «لئونید کوچما» روابط اوکراین با آمریکا نیز گسترش قابل ملاحظه‌ای یافت. این کشور سومین دریافت‌کننده کمک‌های مالی و اقتصادی آمریکا در این دوره، و همچنین یکی از دولت‌هایی بوده که به

ائتلاف «اوکراین ما» که عملاً از امکانات رسانه‌های دولتی محروم شده بود، یک کانال تلویزیونی خصوصی، متعلق به گروه الیگارش‌های حامی خود، را در اختیار داشت که همین گروه هم بخشی از هزینه‌های انتخاباتی و تبلیغاتی را تأمین می‌کرد. ولی تعداد زیادی از شبکه‌های رادیو تلویزیونی غربی، و از جمله رادیوی آمریکایی «آزادی» در اروپا، از کاندیدای این جناح حمایت می‌کردند (لوموند ۲ نوامبر ۲۰۰۴ و ۱۵ فوریه ۲۰۰۵). این «ائتلاف»، علاوه بر آرم و شعارهایش، رنگ نارنجی را هم به عنوان نماد اپوزیسیون برگزیده و پرچم، پلاکاردها، پیشانی‌بندها و... را به همین رنگ تهیه و در سطح وسیعی پخش کرده بود. علاوه بر حمایت پاپ از این «ائتلاف» (به بهانه سفر گروهی از کاتولیک‌های اوکراین به واتیکان) گروه زیادی از شخصیت‌ها و مسئولان کشورهای دیگر هم، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، از آن پشتیبانی می‌کردند. موضع رسمی دولت آمریکا، پیش از انجام انتخابات، حاکی از خواست برگزاری انتخابات «بی‌طرفانه» و «آزاد» و ضمناً هشدار به دولت اوکراین بود که، در غیر این صورت، روابط فیمابین تأثیرات منفی خواهد پذیرفت (لوموند ۲۶ اکتبر ۲۰۰۴). اما فهرست طولانی مسافران آمریکایی به کی‌یف، در پاییز گذشته، بسیاری از مقامات سابق و لاحق دولت این کشور را در بر می‌گرفت: جرج بوش (پدر)، کیسینجر، مادلین اوبرایت، فرمانده سابق «ناتو»، دونالد رامسفلد، سناتورها جان مک‌کین و ریچارد لوگار، ریچارد هالبروگ و... و اینها علاوه بر ناظران، مسئولان بنیادها و مشاوران مختلف بودند که در رابطه با تدارک مبارزات انتخاباتی و تظاهرات به اوکراین رفته بودند (نیشن ۳۱ ژانویه ۲۰۰۵). این جمع وسیع، البته، بی‌تناسب با حجم هزینه‌ها و کمک‌های مالی آمریکا در این رابطه، نبود. طبق گزارش‌های مطبوعات، بودجه اختصاص یافته به تحولات مورد نظر در اوکراین در دو سال گذشته، تنها از طریق وزارت خارجه آمریکا و جدا از کمک‌های بنیادهای مختلف مانند دو «انستیتوی فوق‌الذکر، بنیاد «سوروس»، بنیاد «خانه آزادی»، «جامعه باز» و غیره، بالغ بر ۶۵ میلیون دلار بوده است (لوموند ۱۵ فوریه ۲۰۰۵). طی سال‌های گذشته، از طریق نهادهایی مثل «بنیاد ملی برای دموکراسی» (که به وسیله ریگان تأسیس شده و از بودجه عمومی هم بهره‌مند می‌شود) حدود ۵۸ میلیون دلار در ارتباط با اوکراین خرج شده است. کمک‌های اعطایی این نهادها و بنیادها به مؤسسات و طرح‌های خارجی، علی‌الظاهر، «بی‌طرفانه» و در راستای اهداف عام دفاع از «دموکراسی» و «حقوق بشر» قلمداد می‌شود، ولی همان طور که گواهی «رون پل» عضو مجلس نمایندگان آمریکا در کمیته «روابط بین‌المللی» این مجلس، به عنوان مثال، نیز آشکار می‌سازد، در اوکراین «تعدادی از گروه‌هایی که با دلارهای آمریکایی مورد حمایت قرار گرفتند به صورت تشکیلاتی وابسته به جریان

ولادیمیر پوتین، در فاصله دو ماه، دو بار به اوکراین رفت و ضمن جانبداری علنی از نامزد مورد نظر مسکو، به اوکراینی‌ها وعده داد که دولتش تسهیلات جدیدی را جهت صدور اجازه اقامت برای آنها در خاک روسیه برقرار خواهد کرد. دولت روسیه اعلام داشت که تأمین مالی احداث خط لوله گاز دیگری در غرب اوکراین را عهده‌دار خواهد شد. گذشته از اینها، کرملین مشاوران سیاسی و تبلیغاتی زیادی را نیز برای کمک به مبارزات انتخاباتی یانوکویچ به «کی‌یف» اعزام کرده بود.

جناح تحت رهبری یوشچنکو، یا ائتلاف «اوکراین ما»، نیز با درس آموزی از اعتراضات ناموفق سال‌های ۲-۲۰۰۱ علیه کوچما، و با بهره‌برداری از تجارب اخیر گرجستان، سازماندهی حرکت گسترده‌ای را تدارک دیده بود. از جمله آنها، ایجاد یک سازمان جوانان و دانشجویان به نام «پورا» (وقتشه!) با الگوبرداری از «کمرا»ی گرجی و با استفاده از کمک‌های مالی و کارشناسی نهادهای خارجی بود، که در جریان تبلیغات انتخاباتی و تظاهرات قبل و بعد از برگزاری انتخابات، فعالیتی بسیار چشمگیر داشت (لوموند ۲۳ نوامبر و ۱۲ دسامبر ۲۰۰۴). به همین ترتیب، آموزش و بکارگیری کادرهای حزبی و کارشناسان تبلیغاتی، خصوصاً در زمینه بهره‌برداری از تکنیک‌های نوین ارتباطات و تبلیغات، در برنامه تدارکاتی این «ائتلاف» جای ویژه‌ای داشت. استفاده از نظرسنجی‌های پیش از انتخابات و در روز انتخابات (در برابر در خروجی حوزه‌های رأی‌گیری) نیز، چنان که در اغلب دموکراسی‌های غربی رایج است، در این انتخابات هم نقش مهمی داشت، زیرا که حربه مؤثری را برای اپوزیسیون جهت مقابله با ارقام و نتایج رسمی و دولتی فراهم می‌آورد. همچنین آموزش و سازماندهی ناظران حوزه‌های رأی‌گیری، که صرفاً به نظاره‌گری بسنده نکرده و رأساً به شمارش جداگانه آراء نیز اقدام نمایند، از شگردهای به کارگرفته شده در این انتخابات بود. در این تدارکات نیز، جناح اپوزیسیون از کمک‌های مالی، آموزشی و پرسنلی نهادها و بنیادهای آمریکایی، و خصوصاً «انستیتوی دموکراتیک ملی» و «انستیتوی جمهوری‌خواه بین‌المللی» (وابسته به حزب جمهوری‌خواه آمریکا) بهره‌مند شده بودند (نیشن ۲۰ دسامبر ۲۰۰۴). اگر روش‌های دخالت روس‌ها زمخت و ناشیانه می‌نمود، شیوه‌های آمریکایی‌ها ظریف و زیرکانه، و در عین حال گسترده بود.



در همین حال، تفاوت‌های ملی و قومی و فرهنگی و قطب‌بندی جغرافیایی موجود نیز در تشدید و تقویت جناح‌بندی‌های سیاسی و اجتماعی کنونی مؤثر بوده است. بسیاری از اوکراینی‌زبان‌ها، که اکثراً در مرکز و غرب کشور ساکنند، طرفدار نزدیکی به غرب هستند، درحالی که غالب روس‌زبان‌ها، که در شرق و جنوب اوکراین زندگی می‌کنند، خواستار حفظ و گسترش روابط با روسیه‌اند. بخش عمده‌ای از معادن و صنایع موجود این کشور در شرق و جنوب آن واقع است که فعالیت اغلب آنها وابسته به تداوم مبادلات با روسیه است، اما تعداد زیادی از ساکنان غرب کشور، رونق کار و فعالیت خود را در توسعه روابط با اروپا می‌بینند. دستجات سیاسی رقیب نیز، از بهره‌برداری از این گونه تفاوت‌ها و رقابت‌های منطقه‌ای، در جهت مقاصد خود، غافل نبوده‌اند. به طوری که در جریان تدارک انتخابات ریاست جمهوری پاییز گذشته هم، جناح یوشچنکو خود را ضامن استقلال اوکراین (در مقابل نفوذ روسیه) معرفی کرده و وعده بهبودی اوضاع در صورت نزدیکی به غرب را می‌داد. جناح یانوکویچ هم در میان روس‌زبانان تبلیغ می‌کرد که در صورت پیروزی رقیب (طرفدار غرب) زبان آنها منسوخ و زندگی‌شان دشوارتر خواهد شد (لوموند ۷ دسامبر ۲۰۰۴).

رقابت‌های انتخاباتی سال گذشته اوکراین، که صرفنظر از شعارهای دو جناح اصلی رقیب، در اساس، کشمکش سخت برای تقسیم و توزیع مجدد قدرت میان گروه‌های الیگارش‌های حاکم بود، در چنین بستری از شرایط پیچیده اجتماعی و اقتصادی انجام می‌گرفت. آشکارتر شدن شکاف و تضاد بین «بالایی‌ها»، به نوبه خود، موجب تشدید حرکت از «پایین» گردیده و با ورود انبوه مردم به صحنه کارزار، اوضاع را پیچیده‌تر می‌ساخت. علاوه بر این، دخالت‌های هرچه عریان‌تر قدرت‌های رقیب خارجی در این ماجرا، بر پیچیدگی شرایط و قطب‌بندی جامعه می‌افزود. هر دو سوی این دعوا، بیشترین امکانات و نیروهای داخلی و پشتیبانان خارجی خود را بسیج کرده بودند.

جناح نخست‌وزیر، یانوکویچ، علاوه بر این که تمامی رسانه‌های دولتی را در خدمت تبلیغ خود گرفته بود، مسئولان محلی و مدیران واحدهای تولیدی و خدماتی را برای تأمین مالی و تدارکاتی تبلیغات انتخاباتی و جمع‌آوری «فله‌ای» آرا به نفع خود نیز مجهز و آماده کرده بود. وی با توسل به شگردهای مرسوم تبلیغاتی، اندکی پیش از برگزاری انتخابات، افزایش مقرری‌های بازنشستگی و برخی دیگر از کمک‌هزینه‌های اجتماعی را نیز اعلام داشته بود (اینپورکور ژانویه ۲۰۰۵) رادیو و تلویزیون‌های زیر کنترل دولت در روسیه هم، آشکارا، به نفع یانوکویچ، تبلیغ می‌کردند. شخصیت‌های روسی، و از جمله رهبر حزب کمونیست این کشور و شهردار مسکو، یکی بعد از دیگری به حمایت از یانوکویچ برخاسته و یا بدین منظور به اوکراین سفر می‌کردند.

یوشچنکو بودند» (نیشن ۱۰ ژانویه ۲۰۰۵). قابل توجه است که دریافت کمک‌های مالی خارجی نه فقط توسط کاندیداها و احزاب بلکه در امر انتخابات به طور کلی، در خود آمریکا و غالب کشورهای اروپایی غیرقانونی و ممنوع است.

قطب‌بندی جامعه اوکراین، در این دوره، در نظرسنجی‌های پیش از انتخابات، در میزان آرای تقریباً برابر دو کاندیدای اصلی نیز مشهود بود. در دور اول انتخابات که در ۳۱ اکتبر گذشته برگزار شد، یوشچنکو با اندکی اختلاف از یانوکویچ پیشی گرفت و دور دوم برای روز ۲۱ نوامبر تعیین گردید. با توجه به این که رهبر «حزب سوسیالیست اوکراین» (که در دور نخست حذف شده بود) نیز از یوشچنکو حمایت کرد، بخت وی برای برنده شدن در دور بعدی هم بیشتر شد. لکن نتایج رسمی دور دوم رأی‌گیری، که با تأخیر زیاد هم اعلام گردید، حاکی از این بود که نخست وزیر، یانوکویچ (با حدود ۴۹/۵ درصد آراء در برابر ۴۶/۶ درصد برای یوشچنکو) برنده شده است. اما ائتلاف «اوکراین ما» با استناد به نتایج نظرسنجی‌های روز رأی‌گیری و با اشاره به تخلفات و تقلبات جناح دولتی (از جمله سوء استفاده از امکانات دولتی و تقلب در شمارش آراء) کاندیدای خود را برنده اعلام کرده و مردم را به تظاهرات «میدان استقلال» کی‌یف فراخواند.

در تظاهرات و اعتراضات گسترده و مسالمت‌آمیز مردم که حدود ۴ هفته بعد از آن ادامه داشت، مجموعاً نزدیک به دو میلیون نفر شرکت جستند. در حوالی «میدان» (که اتفاقاً در زبان اوکراینی هم «میدان» گفته می‌شود) اردوگاه بزرگی از چادرها جهت اقامت تظاهرکنندگانی که از شهرستان‌ها آمده بودند، استقرار یافت. گروه‌هایی از معترضان در برابر مراکز و مؤسسات عمده دولتی متحصن شده و مانع از کار و فعالیت این نهادها شدند. این تظاهرات بزرگترین حرکت «نافرمانی مدنی» در تاریخ معاصر اوکراین بود (لوموند ۷ و ۱۲ دسامبر ۲۰۰۴). این حرکت که مستقیماً و مرتباً از طریق شبکه تلویزیونی جناح یوشچنکو و همچنین کانال‌های بین‌المللی پیگیری و پخش می‌شد، در عین حال، یک بار دیگر نقش مؤثر این رسانه را در گسترش و تشدید حرکت‌ها و کارزار سیاسی، به روشنی آشکار کرد.

بخش بزرگی از این تظاهرکنندگان را، که از اقشار و لایه‌های گوناگون اجتماعی بودند، طرفداران یوشچنکو و ائتلاف «اوکراین ما» تشکیل می‌دادند، بخشی دیگر از آنها که توهماتی نسبت به شعارها و برنامه‌های این «ائتلاف» داشتند، در عین حال، خواستار نظامی دموکراتیک و دولتی سالم بودند. یک بخش از آنها هم معترضان به کلیت نظام فاسد اولیگارش‌ی بودند که به میدان آمده بودند. با اینهمه، این حرکت نتوانست به یک جنبش کاملاً سراسری و ملی گسترش یابد و بخش‌هایی از مردم، خاصه در شرق کشور، به دلایل گوناگون، از آن برکنار ماندند (اینپورکور، ژانویه ۲۰۰۵). جناح دولتی نیز تلاش کرد

که طرفدارانش از مناطق مختلف بسیج کرده و، در مقابل «نارنجی‌های» یوشچنکو، «آبی‌های» خود را علم کند ولی در این کار توفیق چندانی کسب نکرد. «حزب کمونیست اوکراین» که بزرگترین جریان چپ این کشور محسوب می‌شود، بار هر دو طرف دعوا، حالت انفعالی به خود گرفته و مستقیماً در این حرکت شرکت نکرد. برخی جریانات دیگر هم با این عنوان که «این مبارزه ما نیست» همچنان در موقعیت «صبر و انتظار» باقی ماندند. اما گروه‌هایی از روشنفکران مستقل چپ و دمکرات، در حمایت از خواست‌های دموکراتیک تظاهرکنندگان، وارد میدان و «میدان» شدند. در هر حال، چنان که «بوزگالین» روشن می‌سازد، کناره‌نشینی و انفعال جریانات چپ یکی از عواملی بود که مانع از همگرایی و اتحاد مجموعه نیروها و گرایش‌های ضد الیگارش‌ی حاکم، و احیاناً توافق روی یک پلتفرم مشترک دموکراتیک برای سازماندهی و هدایت حرکت علیه آن، شد. لکن مانع مهمتر، تبلیغات و تشبیهات دو جناح عمده رقیب در تحریک احساسات ناسیونالیستی و تشدید اختلافات و رقابت‌های ملی و فرهنگی و منطقه‌ای بود. مانع دیگر آن بود که، به رغم حضور چشمگیر اقشار زحمتکش، جوانان، زنان و روشنفکران در این حرکت، تعیین‌کننده مسیر و شعارهای اصلی آن، کسانی بودند که مقاصد دیگری را دنبال می‌کردند (ایپورکور، ژانویه ۲۰۰۵).

در هر صورت، ورود مردم به صحنه، همراه با تشدید بحران حکومتی، مداخله‌جویی‌های بیگانگان را نیز ابعاد تازه‌ای بخشید. «دوما»ی روسیه با گذراندن مصوبه فوق‌العاده‌ای، ضمن محکوم کردن «اقدامات غیرقانونی» پوزیسیون و «جریانات افراطی»، نگرانی خود را از دخالت‌های خارجی و اوضاع اوکراین اعلام کرد. پوتین با انتقاد شدید از مداخلات دیگران در بحران اوکراین گفت که غرب باری دیگر «کلاه کلنیالیستی» خود را بر سر نهاده است. روس‌ها که گمان می‌کردند تظاهرات مردمی پس از مدتی فروکش خواهد کرد، مشاوران دیگری به کی‌یف گسیل داشتند (لوموند ۲۶ نوامبر ۲۰۰۴ و ۱۵ فوریه ۲۰۰۵). از طرف دیگر، آمریکایی‌ها زیر عنوان دفاع از «دمکراسی» و «استقلال» و یا «گسست کامل اوکراین از مسکو»، به حمایت آشکار از یوشچنکو برخاستند. رسانه‌های این کشور حمله تبلیغاتی بی‌سابقه‌ای را علیه پوتین «دوست» جرج بوش که اتفاقاً از تجدید انتخاب وی به ریاست جمهوری آمریکا هم علناً حمایت کرده بود) سازمان داده و او را به هیتلر و صدام حسین تشبیه کردند (نیشن ۳۱ ژانویه ۲۰۰۵). این بار، علاوه بر آمریکایی‌ها، مقامات اروپایی هم، از جمله از لهستان، آلمان و هلند، دسته دسته رهسپار کی‌یف شدند تا پشتیبانی خود را از «انقلاب نارنجی» حضوراً اعلام کنند. «اتحادیه اروپا» که مسئول دیپلماسی خود را چند بار به کی‌یف فرستاده بود، طی اقدامی کم‌سابقه، شروطی را که برای گسترش همکاری‌های اقتصادی (و نه عضویت)

با همسایگان خود و از جمله اوکراین، از قبل تعیین کرده بود، در مورد این کشور تغییر داده و شرط برگزاری «انتخابات آزاد» را هم به آنها اضافه نمود. کار این زورآزمایی‌ها و رقابت‌های خارجی در این دوره به جایی رسید که روزنامه‌نگار و تحلیل‌گر سیاسی سرشناس، «آندره فونتن»، ضمن اعلام حمایت از یوشچنکو و خواست‌های دموکراتیک مردم اوکراین، با ابراز نگرانی از تشدید تنش‌های بین‌المللی، به رهبران غرب اندرز داد که از «تحقیر زیادی» روسیه بپرهیزند و «جایگاه در خور» آن در «نظم جهانی» در حال شدن را در نظر داشته باشند (لوموند ۷ و ۱۴ دسامبر ۲۰۰۴).

در نتیجه تداوم فشارهای داخلی و خارجی، و بروز تردید و تجزیه در صفوف جناح دولتی، این جناح ناچار به عقب‌نشینی شد و با ابطال انتخابات دور دوم و مصالحه‌ای که با جناح مقابل (در مورد کاهش اختیارات رئیس جمهوری) انجام گرفت، تجدید این دور و یا برگزاری «دور سوم» در ۲۶ دسامبر گذشته تعیین گردید. در این دور، یوشچنکو، با کسب ۵۲ درصد آراء، به ریاست جمهوری اوکراین انتخاب شد.

تظاهرات مسالمت‌آمیز گسترده مردم علیه تقلب، فساد، بی‌عدالتی، قانون شکنی و خودکامگی، شکست سختی را بر جناح غالب نظام اولیگارش‌ی حاکم بر اوکراین وارد کرد و جناح رقیب آن را به قدرت رساند. گروه تازه به قدرت رسیده، هرچند که با استفاده از سهمی از امکانات و بخشی از شبکه‌های داخلی، با بهره‌گیری از شگردهای تازه تبلیغات و سازماندهی سیاسی و با برخورداری از کمک‌ها و حمایت‌های وسیع غرب، مسیر قدرت‌یابی خود راهموار ساخت ولی مسلم است که بدون زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی پیشگفته و بدون تظاهرات و اعتراضات مردمی نمی‌توانست موفق شود. اما شکست یک جناح از هیأت حاکمه و پیروزی یک جناح دیگر، به معنی پیروزی برای اکثریت مردم این سرزمین نیست. اگر دولت یوشچنکو سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالی را، چنان که اعلام داشته است، به مرحله اجرا بگذارد، و خامت وضعیت کار و زندگی توده‌های زحمتکش اوکراین دور از انتظار نیست. پیوستن این کشور به «ناتو»، اگر هم هیچ ضرری برای توده‌ها نداشته باشد، قطعاً هیچ فایده‌ای هم برای آنها ندارد. هرگاه نامزدی عضویت و روند پیوستن آتی اوکراین به «اتحادیه اروپا» قطعیت یابد، می‌توان انتظار داشت که تأمین پاره‌ای از خواست‌های دموکراتیک آنها هم از اطمینان بیشتری برخوردار شود. در غیر این صورت، هیچ تضمینی در این باره نیز وجود ندارد جز آن تجربه ارزشمندی که مردم این کشور در جریان اعتراضات و تظاهرات اخیر در مورد طرح و پیگیری مطالبات مشترک و قدرت جمعی خود به دست آورده‌اند.

(ادامه دارد)